

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نباشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

میرویس ودان محمودی

۲۱ فروری ۲۰۱۵

فرمانبرداران ارتجاع و امپریالیسم در صدد انقیاد و تجزیه افغانستان کهن

۲

«واصف باختری» مرتد ترین و فرومایه ترین نفاق افکن شیدای بین ملیت ها!

«واصف باختری» و عده ای مرتد همراه و همنظرش بعد از علنی گرائی خاینانه و به تعقیب آن فرو پاشیدن عمدی صفوف (جریان دمکراسی نوین افغانستان- شعله جاوید)، با «حزب دمکراتیک خلق» رابطه ایجاد می کند. وی در زمان حاکمیت جلادان خلقی و پرچمی، تسلیم سوسیال امپریالیسم شوروی می شود و برای منافع استعماری آنان قلم می زند، گلو پاره می کند و از دل و جان خدمت می کند. در زمان حاکمیت خونین و فاشیستی جهادی ها، «واصف باختری» به مدیحه سرای «احمد شاه مسعود»، «باندش «شورای نظار» و جمعیت اسلامی مبدل می گردد و از همین جا است که به سکتاریسم پناه برده و مسأله سمت و زبان برایش اهمیت بسزای پیدا می کند و حتا از لامذهبی به یزدان شناسی و یزدان پرستی رجوع می کند تا در پناه چنین طرز تفکر ارتجاعی؛ عوامفریبی کند و روزگارش را بچلاند. این مرتد بی پرده و بی آرم، در زمان سگ جنگی های جهادی ها ۱۹۹۲-۱۹۹۶ با «کریم آغا خان» رهبر فرقه اسماعیلیه ارتباط پیدا کرده و در دره های (کیان) و در (قصر عقاب-خانه عقاب) مشغول مستی و مدیحه سرائی می گردد و با چند تن مرتد دیگر، شب روزش را در میگساری، با پرچمی های خادیسیت سپری می نماید.

اگر ذرات شرافت از وجود انسان خارج گردد، انسان را عاری از وجدان و عاری از کرامت می گرداند. «واصف باختری»، تعهدی را که به (شعله جاوید) سپرده بود اگر وفادار می ماند، امروز جایگاه خاصی در آغوش مردمش می داشت و از شناخت وسیعی در بین توده ها برخوردار می گردید، اما متأسفانه تن به ذلت داد، وجدان و شرفش را به حراج گذاشت، بدان ملحوظ به اثر ادیب بودن و شاعر توانا بودن از شناخت توده های محروم و ستمدیده اش بر خوردار نگردید. «واصف باختری»ی که با نوشته های انقلابی و اشعاری ناب و خنجر گونش، قصر نشینان و طبقات استثمارگر و ستمگر را به لرزه می افکند، مردم و شعله ئی ها با گرفتن نامش به خود می بالیند، چرا در زمان تجاوز شوروی، سکوت مرگبار اختیار داشت و از درد های مردمش فریاد نکشید؟ چرا وی یکباره در پرتگاه ذلت سقوط کرد و از کمونیسم به سکتاریسم و ستمگرایی پناه آورد و قلمش را در خدمت ارتجاع و امپریالیسم نهاد؟

اگر دیروز اسم «واصف باختری» ورد زبان ها بود، چرا امروز از سر زبان ها افتیده است و تنها تنی چند از رهبران جهادی، جنگسالاران، داره دزدان، سفاکان و مجرمین جنگی یک قوم استثنائی، وی را بالا بالا زده و از

وی به مثابه ابزاری برای منافع قومی، سمتی و زبانی شان استفاده کرده و اکثریت خاموش توده از موجودیت فزیکیش بی خبراند؟

«واصف باختری» این پیر خرفت، مرتد، اپورتونیست و معامله گر، تحت بهانه ای این که: «محمود طرزی»، آغازگر تنش های هویتی و زبانی در افغانستان بوده، در کمال وقاحت، سفاهت و سفلگی؛ شدیداً در افغان ستیزی و پشتون ستیزی مشغول می باشد و تنی چند از (جمبوره) هایش نیز که نقاب چپ بر رخسار زرد کشیده اند، با نشخوار نمودن چتلی های پسمانده از پیر خرفت با چسبالگی های مزورانه شان و در تبانی با جاسوسان و خادیس های پرچمی، به دفاع از جنایت و خیانت های مرشد و پیشوای منفور و مرتد شان، و رای مجازی انترنت را بویناک و متعفن ساخته اند!!

از این عجب و عجزه عصر (دایناسور) باید پرسید که تو به اندیشه، یاران و راهروان قدیمی ات چه وفا کردی و چه گلی کاشتی که حالا مشغول این هستی که دری با پارسی فرقی ندارد و «محمود طرزی» تضاد بین ملیت ها را حاد ساخت؟

تو (لنده ور) مفتخور و الکلیک، هیچ گونه فرق ماهوی با «جنرال طاقت» خلقی و «اسماعیل یون» نداری و گله گزاری و شکوه از «طرزی»، راسیسم و سکتاریسم واقعی تو منفعل و وامانده منجر را به نمایش می گذارد. تو آنقدر پست هستی که پوست پشک بر صورت کشیده ای و جنایات و جنایتکاران جهادی را برائت داده ای و کوچکترین اعتراضی علیه مظالم و وحشیگری های شان نکرده ای؟!

مگر «واصف باختری» با این همه کش و فش، تحقیقات و کاوش های ادبی دامنه دار و دنباله دارش، این قدر کودن می شود تا نداند که بیشتر از هفتاد در صد زبان دری/پارسی با عربی مخلوط می باشد و دری/پارسی یک زبان سچه نمی باشد؟

و ظنیستان و انسان های واقعی به مفهوم کلمه، زبان را وسیله تکلم و افهام و تفهیم می دانند نه ایجاد تضاد بین توده ها. اگر به تاریخ رجوع گردد اصل و نسب «واصف»، همپالگان و هم قماشان مرتد و مرتجع وی مجهول و حتا فاقد هویت ثابت می شود. هیچ کسی به معنای واقعی اش ثابت کرده نمی تواند که از جمله مردمان بومی این مرز و بوم هستند و زبان دری/پارسی، میراث نیاکان شان می باشد. بناءً در شرایط فعلی که استقلال و حاکمیت افغانستان در معرض خطر جدی قرار دارد، چه باعث شده است که «واصف» و همکلاشان «افغانستانی و خراسانی» اش به جای دفاع از نوامیس و مقدرات ملی و میهنی، مسأله زبان و سمت را حاد ساخته اند؟

جواب سهل است، این ها وطن فروشان، ناموس فروشان، نوکران و جاسوسان ارتجاع و امپریالیسم می باشند و منافع ملی برای شان بی ارزش بوده و منافع بادران خارجی شان در اولویت قرار داشته و مهم می باشد!! «واصف باختری» این دلقک مدیحه سرا، فرصت طلب، عامل ارتجاع و امپریالیسم با دیگر همکلاشان مرتدش، با به راه انداختن «کنگره سوم»، مسؤل درجه یک فروپاشی (جریان دمکراسی نوین-شعله جاوید) و حتا «سازمان جوانان مترقی» می باشند.

«واصف باختری»، یگانه فردی بود که بعد از تظاهرات سال ۱۳۴۷ خورشیدی و زندانی شدن به اصطلاح اعضای علنی «سازمان جوانان مترقی»، عضو رابطه بین محبوسین «قلعه کرنیل» و اعضای مخفی «سازمان جوانان مترقی» بود. این که خلقی، خادی و پرچمی، شعله ئی ها را گلچین کرده و پرپر می سازند، در این توطئه ردیالنه و خاینانه، «واصف»، صد در صد دخیل بوده و با «ح- د-خ- ا» همکاری صادقانه داشته است. واصف، دادفر، مضطرب و... به خاطر خیانت به (شعله جاوید) و همکاری با سگان زرین قلاده سوسیال امپریالیسم شوروی

یعنی خلقی و پرچمی، داغ و لکه ننگ ابدی بر جبین های شان حک ساختند، هرگز قابل بخشش نیستند و فردا باید در محکمه خلق به جرم جنایات و خیانت های شان محاکمه و (چنواری) گردند.

چقدر جای شرم و خجالت است که، پدر خاین، جاسوس و تجزیه طلب باشد و دختر «منیژه باختری»، نیز در دربارِ بچه بی ریش (ماما مرزای توتله)، «عطا محمد نور»، مستی کند، بخرامد و مدیحه سرانی نماید!

ننگت باد «واصف»، ای جرثومه ای ضمیر باخته!